

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین، دوم اکتوبر ۲۰۰۹

ضمن سفر های بیشمار از کران تا کران ایران، آشنائی با مردم و فرهنگ آن سامان دست داد. هر شهری را دیدم و آثار و آبدات تاریخی آن را از نظر گذشتاندم. بیشترین مصروفیتم در ایران مگر تماس با هموطنان حقیر و فقیرم در آنجا بود، که از کد یمین و عرق جبین پولی بدست آورده وسائل امرار معاش چوچ و پوچ خود را فراهم میکردند. این انسانان زحمتکش و باغیرت، که عار داشتند از جائی کمکی بدست آرند، آزاده و سر بلند زیستند.

با وجودی که از برکت ملیونها افغان زحمتکش و کم توقع چرخهای اقتصادی آن کشور بدوران آمده و صدها و هزاران دستگاه و ساختمان و سرک و پارک و فابریک و غیره به یمن همت و مساعی شباروزی آنها آباد گردید، این مهمانان ناخوانده مع الاسف مورد بی مهری چندگانه قرار میگرفتند. این مهمانهای بی آزار که از بد حادثه بدانجا پناه آورده بودند، با وجود همه جانفشانی ها و خدمات بی مثال، هم مورد اذیت و آزار رژیم ددمنش آخوندی و دستگاههای اوباش آن قرار میگرفتند و هم مورد بی مهری مردم آن سامان.

بنده مسکین در چار دانگ ایران به سرنوشت این هموطنان کم بخت و پناهندگان بی پناه ما، علاقه گرفت و چون هیچ کمک دیگری ازش ساخته نبود، لاقل دردهای جانکاهشان را یادداشت کرد. حاصل این یادداشت ها دفترست، که "دفتر خاطرات ایران" اش مسمی ساخته ام. زمانی در سایت "افغان جرمن آنلاین" به نشر این خاطرات مبادرت ورزیده و هفده قسمت آن را در آنجا نشر کردم. اینک که پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" الله الحمد در اختیار ماست، میکوشم تمامی این خاطرات را از طریق همین صفحه باوقار و مبارز تقدیم هموطنان ارجمند نمایم. در اول همان هفده قسمت را که در سایت "افغان جرمن آنلاین" منتشر ساخته بودم، تقدیم کرده و سپس متباقی قسمت ها را عرضه خواهم کرد. آرزومندم که ضمن پیشکش کردن این خاطرات، شمه ای از دردهای بیکران هموطنان مظلوم را در ایران منعکس ساخته بتوانم.

جار میزد :

## افغانی ها ایرانو خوردند

( دفتر خاطرات ایران )

( برگ دوم )

امروز که ۲۷ آگست ۱۹۹۵ است و در تهران بسر میبرم، قصه ای را یادداشت میکنم، که چند روز پیش در کرمان اتفاق افتاد؛ در بازار مشتاق، در نزدیکی بازار سرپوشیده "گنجعلی خان".

حوالی چاشت و چاشتگاه بود، که از "بازار مشتاق" میگذشتم. این بازار که از "میدان مشتاق" جدا میگردد و از بازار های مزدحم و بگفته اینجائی "شلوغ" کرمان است، تا بازار سرپوشیده ای ادامه یافته که به "بازار گنجعلی خان" معروف است. بازار دومی در واقع ادامه بازار اولیست، که مسقف ساخته شده است. بازار مشتاق بیشتر خوراکیه باب ( خواربار - باصطلاح اینجا ) و گوشت و ترکاری ( تره بار - به حساب اینجائی ) و میوه های خشک (خشکبار- به اصطلاح اینجا) عرضه میدارد. بازار گنجعلی خان اما همه چیز دارد؛ از عطاری گرفته تا بنجارگی و خیاطی و لباس فروشی و چرمینه فروشی و بزازی و بنیه گری و فالوده پزی و نانوائی و رستوران و غیرهم. در وسط این بازار حمامی قرار دارد، موسوم به "حمام گنجعلی خان". این حمام را که دیگر حمام نیست، بشکل موزیم و به اصطلاح اینجائی "موزه" درست کرده اند؛ با تمثالهای مراجعان و کیسه مالان و حمامی و عمله حمام. حمام سنگفرش است و سقف گنبدی دارد، در هر طرف شیردهن آب و باصطلاح اینجا "شیر آب" تعبیه شده و از منفذ و روشندان (۲) خبری نیست. اما در یک سمت حمام دیواره ای از سنگ مخصوص ساخته شده است - سنگی یک لخت - که گویند نور را عبور همی دهد. در قدیم مردم نیمه شب و در تاریکی به حمام می آمدند و بعد از ساعتی چند توقف در هوای گرم و پرتف و بخار آنجا، که پشت و پهلوئی "حمام گیر" را نرم و ملایم کرده کوفتش را میچید، جدار و دیواره سنگی نمای روشن بخود میگرفت و گویا از حلول طبیعه صبح مزده میداد. همان بود که مهمانان کار را ساخته و وقت حمام را "تمام یافته" میدیدند، آهسته آهسته طبل کوچ میزدند و یگان یگان حمام را ترک میگفتند.

اینکه آیا چنین سنگی واقعاً وجود داشته میتواند، از نگاه فزیک زیاد مفهوم نیست. شاید ساختمان سنگ متخلخل بوده باشد، که نور بیرون را از داخل، کریستل به کریستل انتقال میداده و نتیجتاً سنگ را منور میساخته است. در هر صورت مردم همین را میگفتند و کسی که به تورستان و سیاحان و به اصطلاح اینجا "جهانگردان" (۳) در زمینه تشریحات میداد، چنین گفت و "تا نباشد چیزی، مردم نگویند چیزها".

از دو گوشه بازار گنجعلی خان دو شاخه بازار دیگر جدا میگردد، یکی بازار طلافروشان و دگری بازار مسگران، که با ضربات تق تق و دنگ دنگ و ترنگ ترنگ، ظروف مسین را شکل دهند و نقش و نگار کنند. در آن سوی بازار گنجعلی خان، "میدان ارگ" قرار دارد، که در یک سمت آن رسته نسوار فروشان افغان دیده میشود. ایشان نسوار دهن یا "ناس" را در پاکتهای پلاستیکی به اندازه های مختلف عرضه میکنند و آنکه میل نسوار میکند، همانجا میرود. بازار ناس فروشان واقعاً چوک است.

اما پیش از شروع بازار گنجعلی خان و در جائی که بازار کشمش فروشان قرار دارد، جمع و جوش و به اصطلاح اینجائی "جُنُب و جوش" زیاد است و مردم آنقدر این سوی و آن سوی می گردند و در گشت و گذارند، که حدیث مورچگان و "مورچه خانه" را زنده ساخته اند.

در حاشیه سرک و در قرب دکانها نیز فروشندگانی بساط ناچیز خویش را گسترده و متاعهای ارزان و همسان را عرضه میدارند. در بین اینان و در بین فروشندگان سیار، تعدادی از وطنداران ما هم دیده میشوند، که با لباس افغانی و لنگوته از دیگران مشخص میگردد. یکی که وطندار چاریکاری ماست، کارد و چاقو میفروشد (۴) و آنطرف ترک ترکاری فروشی دیده میشود، که روی کراچی "ترکاری شوربا" را پهن کرده؛ ملی سرخک و نوش پیاز و نعناع و گندنا و گشنیز و نازبو ( ریحان - باصطلاح اینجا). آنطرف دیگر وطندار فراهی ما ایستاده، که ریشی مبارک، قدی کوتاه و لنگی دراز دارد و خریطه های پلاستیکی میفروشد. چند قدم دور ترک پیر مرد دیگر افغان پارچه ای هموار کرده و گرزهای سگرت ( باصطلاح اینجا "سیگار") را بمانند "خانه هندو" (۵) چیده. وی

نیز که ریشی مبارک دارد، از قندهار است و با لهجه شیرین قندهاری دری گپ میزند، از سیاست نیز آگاه است و هر مرتبه که او را دیدم، از وطن میگفت و از اوضاع نابسامان آن روزی که در مقابلش نشسته و مشغول بررسی اوضاع وطن بودیم، برایم گفت :

### « مه میگم هندو سر کار بیبایه، مگم ملک آرام شوه ».

میوه فروشی نیز از هموطنان ما دیده میشود، که انارهای ساوه ئی (۶) را روی کراچی کوت کرده و کیلوی بیست تومان میفروشد، از همان انارهایی که یاد انار قندهار را میدهد. خلاصه که طوفان و دستفروشان و فروشندگان خرده از هموطنان ما را درینجا بسیار میتوان سراغ کرد.

در همین اثنائی که همه مصروف کار خود اند ، افغان در کار خود و ایرانی در کار خویش ، خریدار در بیع و بقاله و فروشنده در فکر بازاریزی (۷) ؛ خلاصه در همین اثناء جوانی از دور پیدا گشت و با آواز بلند، جاززان بانگ درآورد که : **"افغانی ها ایرانو خوردند."**

آواز خشن این مرد و جمله ای که بر زبان راند، بر آنم داشت، که بجانش بروم و ازش بپرسم که "افغانی ها ایرانو خوردند" یعنی چه؟ گفت : "آخه ببین که اینها همه کار را از ما گرفته اند." برایش گفتم : افغانها برادران تاریخی و مسلمان شماینند و از بد حادثه به سرزمین برادر خود پناه آورده اند. مگر شعار جمهوری اسلامی ایران که "اسلام مرز نمیشناسد" از یادتان رفته؟ از طرف دیگر افغانها مردم مفتخوار نیستند و از مزد شست، عرق جبین و کد یمین خود زندگی میکنند و هرگز بار دوش شما نیستند. افغانها مردم قانع و پرکار اند و به مزدی اندک کار بسیار میکنند. بروید و از کارفرمایان و صاحبان دستگاهها و کارخانه ها و باغداران و غیرهم بپرسید، که چه اندازه از کار افغانان راضی استند. یک "کارگر افغان" نیم یک "کارگر ایرانی" مزد میگیرد، ولی دوچند وی کار میکند. یعنی که یک "افغان" به اندازه "چهار ایرانی" کار میکند. افغانها در رشته های زیاد تولیدی و آبادانی و ساختمانی و زراعت و صنعت و غیره مشغول کار اند و کار مثمر و تولیدی میکنند. افغانها کشور شما را آباد میسازند. افغانها رونق دیگری در کار و بار بازار شما آورده اند. خلاصه که افغانها مهمان هائی اند، که از کمر و چانته خود میخورند و بار دوش صاحبخانه نیستند. ازین گیها برایش بسیار گفتم و آنقدر گفتم که بیچاره از گپ خود پشیمان گشت. گفتم همین لحظه وقت ناهار است بیا مهمان من شو. میرویم در رستورانی می نشینیم و قصه را دنبال میکنیم. گفت " نه مغسی، مغسی". گفتم که چند روز دیگر هم در کرمان میمانم و در "هوتل ناز" سکنا گزیده ام، اگر میل داشتی بیا باهم می رویم به "رستوران سنتی خیام" که در چند قدمی هتل ناز نزدیک "میدان آزادی" قرار دارد، و شنیده ام که امشب برنامه "شاهنامه خوانی" دارند، باهم می نشینیم ، غذای خوشمزه میخوریم ، ساز میزنیم و از محیط دلنوازش لذت میبریم و اگر خواستی باز هم در همین مورد گپ میزنیم. وی که شاید از پرگفتنم خسته شده بود، یک بار دگر "مغسی مغسی" گفت ، دست داد و مرخص شد، بدون اینکه مهمانیم را بپذیرد.

شام ۲۷ آگست ۱۹۹۵ ، هتل کاج ، تهران - ایران

## توضیحات :

- ۱ - عنوان "افغانی ها ایرانو خوردند" شکل گفتاری "افغانی ها ایران را خوردند" است، که به همین صورت از زبان گوینده اش شنیده بودم.
- ۲ - "روشندان" عبارت از منفذ و سوراخ و یا کلکینچه ایست، که در انتهای دیوار نزدیک سقف و یا در خود سقف تعبیه شده و داخل اتاق را روشنی میبخشد.
- ۳ - در ایران بجای کلمه "سیاح" و "توریست"، کلمه "جهانگرد" را استعمال میکنند. از نگاه من "توریست" و "سیاح" اصطلاحات بهتری اند و مفهوم را بهتر اداء میکنند. کسی که از روی تفنن و تفریح، به دیدن شهری میرود، "توریست و سیاح" است، ولی "جهانگرد" نیست. "توریست و سیاح" معنی و ساحة استعمال عام دارند، در حالی که "جهانگرد" تنها وقتی اسم با مسما میشود، که واقعاً به سیر و سیاحت "جهان" بپردازد.
- ۴ - روزی که از همین وطندار چاریکاری خود کارد میخریدم، کاردهای مختلف را ته و بالا میکردم و هیچکدام را نمی پسندیدم - آخر موسم خربوزه و تربوز بود و میل هردو در سر و میخواستم کارد جانانه ای بخرم - کارد فروش با لهجه شیرین کوهدامنی گفت : "اغه بیدر چاقوی چارکاری خو نیس، که جور(جوهر) داشته باشه."
- ۵ - "خانه هندو" اصطلاح کابلی و در مورد شاخه های چوب سوخت بکار رود، که دوگان دوگان و به شکل چلیپا و به اصطلاح "تیر و بیر" بالای هم گذاشته شوند.
- ۶ - "ساوه" شهریست در ایران، که بخاطر انار خود شهرت دارد، عیناً مثل قندهار ما و انار قندهاری، با این فرق که اناز قندهاری به مراتب بزرگتر، پرآب تر و مزه دارتر است.
- ۷ - "بازار تیزی" اصطلاح عامیانه کابلی است و در معنای "تعریف کردن مبالغه آمیز از متاع خود، برای جلب مشتری"